

# «حسنی سرایی»

## پاسخی غیر واقعی به یک نیاز واقعی

○ معصومه ناصری



«حسنی نگو به دسته گل»، «حسنی ما به بره داشت» و «دزده و مرغ فلفلی» در شرایطی منتشر شدند که بازار از ترانه‌های کودکانه خالی بود. قصه‌های منظوم احترامی که از نظم روان و قصه‌های ساده و کودکانه برخوردار بودند چنان شاعرانه نبودند و تخیل سهم چنانی در آن نداشت. روانی نظم و سادگی واژه‌ها، باعث شد که بچه‌ها فارغ از معنا و مفهوم، این قصه‌های منظوم را از بر کنند. در آثار احترامی، فضای روستایی حفظ شده بود و حسن که تبدیل به حسنی شده بود، هم‌چنان یک بچه روستایی بود.

وقتی حسنی از فضای روستا بیرون آمد و دغدغه‌های تازه پیدا کرد، باید مرحله شومی نیز برای این ادبیات قائل شویم. مرحله‌ای که شکوه قاسم‌نیا، شخصیت حسنی را تازه کرد.

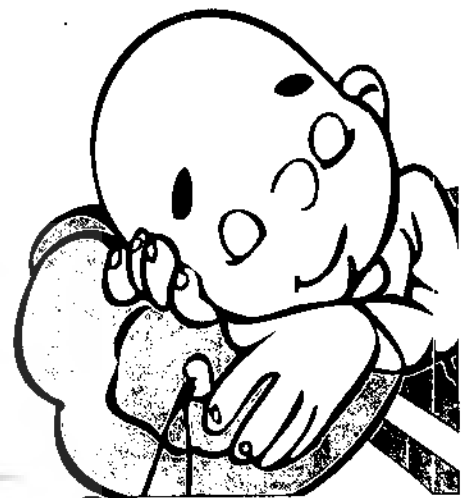
در آثار قاسم‌نیا، حسنی، گاه همان بچه روستایی است، گاهی هم شهری می‌شود، اما دیگر از موقعیت کلیشه‌ای روستا در آثار او خبری نیست. به این فضای تازه، مایه‌های تخیل و شاعرانگی نیز اضافه شد.

حسنی روی لباسش / عکس دو تا مرغابی است  
مرغابیش تو آبد / چون که لباسش آبی است  
یا: حسنی نگاه کرد و چی دید؟ / به جوجه تپیل مهل  
تو باغچه پیدا شده بود / مثل چی؟ یک غنچه گل!  
کتاب‌های حسنی قاسم‌نیا (حسنی یکی یکی یک دونه است، حسنی به جوجه داره) با پشتوانه یک برنامه تلویزیونی پر بیننده در برنامه‌های کودک، از استقبال خوبی برخوردار شد.

گفتنی است که قالب شعرهای کودکانه حسنی در کتاب‌های قاسم‌نیا، چهار پاره است.

آن چه این قلم را وا داشت تا به جست و جوی کوتاه در «تاریخ ادبیات حسنی» بپردازد، انتشار چند کتاب تازه از شاعران کودک بود که می‌توان آن را ادامه همان جریان ادبیات حسنی و مرحله چهارم این جریان دانست. «حسنی چقدر شیطونکه»، «حسنی به دسته گل بود» که اسم کتاب حسنی نگو به دسته گل منوچهر احترامی را به یاد می‌آورد و «حسنی و گل آقا»، از جمله کتاب‌هایی است که پدیدآورندگان آن ناصر کشاورز و اسداله شعبانی هستند.

حسنی ناصر کشاورز، همان تیپ بچه روستایی است با کلیشه‌های رایج که با اسب و بز و خروس و ... سر و کار دارد. حسنی خروس داره / به خروس غرغو / نصف شب هم می‌خونه: / قوقولی قوقو، قوقو / کارهای این خروسه / حسنی می‌خندونه / مثل اره



بسیاری از بچه‌های دیروز، یعنی پدران و مادران امروز، در گذر روزها، خاطره یک درس از کتاب فارسی دبستان، یعنی «حسنک کجایی؟» را با خود حفظ کرده‌اند و حتماً دوست دارند از این درس، برای بچه‌های‌شان دیکته بگویند. تیپ ساده شخصیت حسنک، به همراه روایت دلنشین داستان، از عوامل جذابیت این داستان برای کودکان است.

البته، حسن دیگری هم هست که بچه‌های امروز از آن خبر ندارند، ولی بزرگترها با آن کودکی‌ها کرده‌اند. منظوم قصه «حسن و خانم حنا» اقتباس ایرانی داستانی «جک و غول درخت لوبیا» است.

در سال‌های پیش از انقلاب، علاوه بر کتاب، علاقه‌مندان، به نوار کاست این قصه نیز دسترسی داشتند و «حسن و خانم حنا» به صورت نمایش در تئاتر شهر نیز اجرا شد.

سادگی و صمیمیت زبان کودکانه قصه و آشنایی کودکان با تیپ حسن، قصه را به راحتی در ذهن می‌نشانند و بر جذابیت آن می‌افزود. در گذر ایام، ادبیات کودکانه‌ای با محوریت یک شخصیت کودک، با ویژگی‌ها و شیطنت‌های کودکانه، بر همان پایه‌های قدیمی شکل گرفت. منظور از پایه‌های قدیمی، همان صمیمیت زبان، موسیقی واژه‌ها و روانی روایت است که با رنگ مایه‌های تازه گل کرد. این بار، اگر چه در این نوع که می‌توان بر آن نام «ادبیات حسنی» نهاد، مینا حفظ شده، تغییرات عمده‌ای نیز پدید آمده است.

در این مرحله، منوچهر احترامی، بر اساس همان شخصیت حسن، قصه‌های منظومی آفرید که با استقبال بسیار مواجه شد.

تاج اون / داره چند تا دندونه  
پرهای رنگی داره / سرخ و آبی، سبز و زرد / مثل  
یک رنگین کمون بود اگه پرواز می‌کرد  
بالها شو تلق تلق / می‌کوبه، به همدیگه / می‌خونه  
اما حسن / نمی‌فهمه چی می‌گه ...  
حسنی شعبانی هم میان دو تیپ شهری و روستایی در  
نوسان است.

حسنی فضاورد بود / برای خودش به مرد بود / کلاه  
مخصوصی داشت / بر سر طاشش گذاشت / اما نبود سفینه  
/ که روی اون بشینه / تنگ غروب، رفت توی باغ و باغچه  
/ تو باغچه بود به طاقچه / رفت توی اون طاقچه نشست /  
جستی زد و چشماشو بست / به شیرجه زد در هوا / افتاد و شد  
کله پا ...

کشاورز، شخصیت «چاقاله بادوم» را نیز آفریده که شکل  
مؤنت حسنی است، اما آفرینش یک شخصیت نو، این بار با  
خلاقیت بیشتری همراه بوده است.

در «چاقاله بادوم تپیل، رفته کلاس اول» «چاقاله نگو به  
دسته گل با نمک و تپیل مهل» و «چاقاله با یک عروسک،  
رفته به مهد کودک» که حتی نام‌شان یادآور همان کتاب‌های  
حسنی است، شاعر توانسته با استفاده از تفاوت‌های زندگی  
دخترانه، فضای بهتری بیافریند.

چاقاله بادوم دلش می‌خواهد / هر شب تولدش باشه /  
کیک تمام بچه‌ها / فقط مال خودش باشه / دلم می‌خواد چند  
طبقه / خوشمزه و زیبا باشه / دلم می‌خواد یک طبقه‌اش /  
مال خودم تنها باشه / یا، چاقاله بادوم به ابر دید / از تو حیاط  
خونه / فکر کرد به تیکه پشمک / تو دست آسمونه  
حقیقت آن است که خواننده‌ای که به اعتبار نام این دو

شاعر، دست به گزینش کتاب می‌زند، به نتیجه خوبی نمی‌رسد. زیرا نکته قابل تأمل در آثار جدید این دو شاعر (کشاورز و شعبانی) فارغ از مشکلات زبانی متعدد، گرایش به بازاری سرایی است. زبان این دو شاعر، در کتاب‌های حسنی، بر خلاف آثار قبلی‌شان، چندان روان نیست و حتی خواننده به راحتی متوجه مکث‌ها و سکنه‌هایی می‌شود که جا به جا در این شعرها به زبان می‌آید.

از مایه‌های تخیل فراوان کشاورز و شعبانی، سهم چندان به این کتاب‌ها نرسیده است.  
دکتره گفت: «آی حسن!

به این چیزا لب نزن  
اگر می‌خوای قوی بشی، باید به من گوش کنی  
این هله هوله را فراموش کنی  
الان برو گوشت بخور و میوه بخور، ماست بخور  
خوب که شدی هر چه دلت خواست بخور»  
یا: صدا زد آی کلاغ! کلاغ!

به به به چه خوشگلی چه نازی!  
قشنگ‌تر از اردک و قوی و غازی!  
و: دوان دوان رسیدند  
تا که به یک شهر شلوغ رسیدند  
حسنی جدا شد از شتر  
شتر را داد به به مورتور

و: حسنی به خر داره / خره خنگ و کودنه / بازیگوش و تبله / هی به فکر خوردنه / در می ره از زیر کار / می ره توی یونجه‌زار / می خوره سیر که می شه / اشک می‌ریزه زار زار

ناصر کشاورز که خود کتاب حسنی را کتابی می‌داند که می‌شود آن را ظرف یک روز خواند و گذاشت کنار، گناه انتشار این گونه کتاب‌ها را به گردن پخش کننده‌ها می‌اندازد: چهار تا آدم پولدار بازاری، سلیقه سازی می‌کنند که بچه‌ها کتاب حسنی بخوانند.

او تلویزیون را نیز مقصر می‌داند که با برنامه‌های بی‌حالتی، به طرز وحشتناکی فرهنگ سازی غلط می‌کند. شاید شاعران خوبی مثل کشاورز، باید جواب این سؤال را بدهند که چرا بعد از دو دهه تلاش شاعران کودک، هنوز پاسخ مناسبی برای عطش ترانه‌خوانی کودکان فراهم نشده است تا کتاب‌های بازاری، یکه تاز میدان شوند و حتی شاعران خوب هم به دام این میدان بیفتند و خوشبختانه، از پس بازاری سرایی هم بر نیایند؟

شاعران خوش سابقه، از پس این گونه بازاری سرایی بر نیامده‌اند، زیرا نتوانسته‌اند زبان روان و روایت ساده اتفاقات حسنی را مثل دوره‌های گذشته، حفظ کنند. هر چند مثلاً کشاورز ادعا کند که ندانم گندم را به جای جو فروخته است و مایه‌های کار بازاری را گرفته و آن چیزهایی را که خودش خواسته، حفظ کرده است و بعد اعتراف کند که این کار هم غلط است و انتخاب بین بد و بدتر. جواب شاید همان است که کشاورز، در جایی گفته است: اگر این کار را نکنم، زندگی‌ام چطور می‌چرخد؟ قصد نااشتم در این مقاله، به نابسامانی‌های نشر کتاب کودک بپردازم، اما باز با این سؤال به پایان این مقاله می‌رسیم که آیا یک نویسنده حرفه‌ای، می‌تواند لا به لای چرخ دنده‌های ساز و کار پیچیده نشر کتاب کودک تاب بیاورد، شعر و قصه خوب بگوید و نان هم بخورد؟ انتشار کتاب‌های حسنی، به قلم کشاورز و شعبانی، پاسخ ناامید کننده‌ای است.



«حسنی نگویند دسته گل» «حسنی ما به بره داشت»  
و «دزده و مرغ فلفلی» در شرایطی منتشر شدند که بازار از ترانه‌های کودکانه خالی بود. قصه‌های منظوم اجترامی که از نظمی روان و قصه‌ای ساده و کودکانه برخوردار بودند، چندان شاعرانه نبودند و تخیل سهم چندان در آن نداشت.

نکته قابل تأمل در آثار جدید این دو شاعر (کشاورز و شعبانی) فارغ از مشکلات زبانی متعدد، گرایش به بازاری سرایی است. زبان این دو شاعر، در کتاب‌های حسنی، بر خلاف آثار قبلی‌شان، چندان روان نیست و حتی خواننده به راحتی متوجه مکث‌ها و سکنه‌هایی می‌شود که جا به جا در این شعرها به زبان می‌آید.

